



اعتراض مکتب تفکیک به فلسفه به معنای نقد عقل نیست / دوره سوم تفکیک

رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران گفت: اعتراض مکتب تفکیک به فلسفه و فلاسفه به معنای نقد عقل نیست بلکه به معنای ناسازگاری فلسفه و عرفان با وحی صریح است.

رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران گفت: اعتراض مکتب تفکیک به فلسفه و فلاسفه به معنای نقد عقل نیست بلکه به معنای ناسازگاری فلسفه و عرفان با وحی صریح است.

به گزارش خبرنگار مهر، درباره مکتب تفکیک از زوایای گوناگون می توان سخن گفت، اما مهم این است که دریابیم این مکتب بر کدام بنیاد فکری و معرفتی تکیه کرده است. واقعیت این است که بر آوردن مبانی معرفتی تفکیکیان کاری دشوار نیست؛ زیرا علیرغم اختلاف آنان در چگونگی حجیت عقل، به ناچار همه از روش شناسی ویژه ای برای بیان عقاید خود بهره می برند. نیای فکری تفکیکیان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است که کتاب او تحت عنوان ابواب الهدی سند مهمی برای تحلیل اندیشه آنان به شمار می آید. در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه، به بررسی این مکتب پرداختیم که بخشی دیگر از این گفتگو از نظر شما می گذرد.

*در ادامه مباحث قبلی به دوره سوم مکتب تفکیک رسیدیم، دیدگاه ها و ویژگیهای این دوره چیست؟

استاد سیدان را باید آغازگر دوره سوم مکتب تفکیک دانست. پاره ای از اعتقادات وی را در این مجال بیان می کنم:

1- عقل عبارت است از ما به الادراک یا آنچه ادراک به واسطه او انجام می شود؛ اعم از اینکه حقیقتی مجرد یا موجودی غیر از نفس و یا مرتبه ای از نفس باشد.

2- مکتب تفکیک، روش جداسازی مطالب وحیانی از افکار بشری است، نه به معنای باطل یا صحیح بودن آنها و نه به معنای تفکیک وحی از عقل.

3- مکتب تفکیک در مقام تعریف عقل و وحی با فلسفه، اختلافی ندارد، هرچند اختلاف انسان شناختی یا هستی شناختی در تعریف عقل وجود دارد. وحی با تعقل به لحاظ فعالیت یا روش شناختی تفاوت دارد، تعقل فعالیتی است ذهنی و وحی، اتصال به منبع وحیانی و حضرت حق تعالی است. بنابراین عقل و وحی هر دو حقیقت و دو مفهوم متمایزند ولی هر دو در واقع نمایی مطابق اند و هیچ تخالفی میان عقل صریح و وحی وجود ندارد. عقل به معنای مابه الادراک، چنان اصلاتی دارد که اثبات خدا و وحی به آن وابسته است؛ هر چند وحی، اوسع از عقل و اشتباهات عاقلان، فراوان است و هر جا گفته شد که تضاد به نظر می رسد از قبیل «چاء ربك«، «نفخت فيه من روحي«، «إلى ربها ناظرة« و امثال آن باشد. خود وحی، قبل و بهتر از همه، در چنین مواردی سخن گفت است، لذا اصولاً تضادی نمی ماند تا گفته شود چگونه این ظواهر را توجیه کنیم.

آنچه مهم است اهتمام به استفاده از وحی با توجه به اعتبار سند و وضوح دلالت است؛ بنابراین مقصود از عقل حقایق بین و درک روشن و آنچه بر درک بین استوار است، می باشد. پس اعتراض مکتب تفکیک به فلسفه و فلاسفه به معنای نقد عقل نیست؛ بلکه به معنای ناسازگاری فلسفه و عرفان با وحی صریح است، برای نمونه فلسفه به سنخیت و عرفان به عینیت و وحی به بینونیت خالق و مخلوق معتقدند. فلسفه و عرفان در مباحث دیگری، همچون علم و اراده الهی و جبر و اختیار هم با وحی مخالفت کرده اند. پس فلسفه به معنای تعقل و رسیدن از بدیهیات به نظریات، کاملاً پذیرفتنی است اما چنانچه با بررسی پاره ای از مسائل نظری و مسائل معرفتی مربوط به مبدأ و معاد، ناسازگاری با نصوص وحیانی آشکار شد؛ مطابق گفته های حضوری استاد سیدان با بنده، اگر تعارض بین معقولات یقینی و یا ظنی با نصوص دینی پدید آید، می توان نصوص دینی را تأویل برد.

4- هدف ما هرگز این نیست که در ارتباط با حوزه خارج از دین به فردی که دین را قبول ندارد، بگوئیم «قال رسول الله«؛ مسخره بودن این سخن، روشن است تا چه رسد به اینکه یک بحث علمی باشد.

5- مسأله «تأویل البطن«؛ در ارتباط با آیات شریفه قرآن، امری قابل بررسی است، البته نه تنها یک بطن، بلکه گاهی گفته می شود تا هفت بطن برای آیات شریفه قرآن وجود دارد و در این بحثی نیست. اما بیان کردن مطلبی به عنوان بطن قرآن، تنها در زمانی گفته می شود که از عبارت، استفاده نمی شود، یعنی با توجه به قواعد لغوی، ادبی، صرفی و نحوی و سایر قواعد و با توجه به سایر مسائل مربوطه، تفسیر این مطلب استفاده نمی شود، اما چیزی به عنوان بطن مطرح می شود که دارای دو قید و شرط باشد:

اول عدم تضاد بطن با اصول وحی، دوم قابلیت استناد بطن به کلام معصوم(ع) و اسناد الهی؛ بله! درست است که قرآن اشاراتی دارد و برداشتهای بسیاری نیز از آنها می شود که بسیار مهم است، ولی این برداشتها نباید با نصوص وحی تضاد داشته باشد، جز اینکه مبتنی بر سند الهی باشد قطعاً نمی توان اینها را بطن نامید.

6- اختلافات فقها، را نباید با اختلافات فلسفه مقایسه کرد و گفت: چون فلاسفه با یکدیگر اختلاف دارند چنین است. در هر حال در ارتباط با فقها، این قیاس درست نیست؛ زیرا فقها در جهت فهم و استفاده از متون وحیانی حرکت می کنند تا از آن حقیقتی را درک نمایند و سپس ادعای قطع و حجیت کنند، لذا ایشان ادعای مطابقت با واقع را ندارند. مهم این است که طبق تکلیف خود عمل می کنند که همان همت بر استفاده از مدارک وحیانی در استنباط فروع است؛ اما در فلسفه مسأله این نیست، بلکه هر کدام از فلاسفه ادعای رسیدن به واقع را دارند و اختلافات آنان کشف می کند که نتوانسته اند به صورت عقلانی عمل کنند. بله! اگر می گفتیم فقها نیز به صورت عقلانی با عقل خود حرکت کرده و همه کارهای آنان عقلانی، صحیح و کاشف از واقع است. آنگاه جا داشت سؤال کنیم «؛پس چرا بین آنها اختلاف وجود دارد؟«؛ حال آنکه نسبت به فقها چنین ادعایی نشده است، ولی در ارتباط با فلسفه، حرکت عقلانی تا آنجا که به واقع برسند، مطرح است. طبعاً اختلاف آنان نشان می دهد که حرکت عقلانی مورد نظر در بین ایشان انجام نشده است؛ گرچه نیت آنان، انجام کار عقلانی بوده است.

* شما چه نقدها و آسیب هایی در این دوره می بینید؟

مکتب تفکیک در دوره سوم نیز همانند دوره اول و دوم گرفتار نقدهای گوناگونی است که به اختصار بدان اشاره می شود:

1- برهان فلسفی ضرورت بعثت پیامبران بر محدودیت عقل و نیازمندی بشر به وحی و ناکافی بودن عقل بشری دلالت دارد و در این جهت، اختلافی میان فلسفه و تفکیک نیست. مطلب دیگر اینکه ممکن است گاهی دستاورد عقل و فلسفه با برخی از آموزه های وحیانی در تعارض باشد، عقل و نقل حکم می کند که در صورت کوتاهی نکردن در فرآیند وحی شناسی یا روش شناسی منطقی، باید چاره ای اندیشید؛ زیرا اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است؛ حال اگر شخصیتی مانند ملاصدرا بدون غرض ورزی و با کمال دقت منطقی به نتیجه فلسفی همچون نظریه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء رسید که معارض با ظواهر دین مبتنی بر تقدم روح بر بدن است، چاره ای ندارد که به تأویل وحی و تقدم یقین فلسفی بر ظن دینی بپردازد.

2- استاد سیدان در گفته ها و نوشته های گوناگونش از عقل صریح دفاع می کند و در پذیرش عقل غیر صریح با احتیاط روبرو می شود، حال منظور از عقل صریح چیست؟ اگر بدیهیات عقل نظری و عقل عملی مقصود است که در آن صورت، همه استنتاج های منطقی، عقل غیر صریح می شوند و باید کنار گذاشته شوند و این نتیجه گیری نه تنها دامن فلاسفه، بلکه مدعیات برون متون دینی تفکیکیان را هم شامل می شود، علاوه بر اینکه بدیهیات عقل نظری و عملی هم نزد برخی فلاسفه تجربه گرا، مورد تردید قرار گرفته است.

3- امکان خطای عقل مورد اتفاق همه حکیمان و فلاسفه بوده است، همان گونه که امکان خطا در فهم وحی و کشف دین هم وجود دارد؛ ولی نمی توان از این امکان خطا به شکاکیت فلسفی یا شکاکیت دینی دست یافت و نسبت به دستاوردهای فلسفی یا فقهی و دینی، بی اعتماد شد. به هر حال وقتی فیلسوفی با روش منطقی به نتیجه یقینی دست می یابد، در آن صورت احتمال خطا برای او تحقق نمی یابد.

4- بحث مهم دیگر این است که آیا ادعای روش شناختی مکتب تأویل مبنی بر بهره نبردن از پیش فرضها پذیرفتنی است؟ چگونه ممکن است بدون هیچ پیش فرضی به فهم متون دینی دست یافت؟ آیا بدون قواعد ادبی و اصولی می توان فهمی از آیات و روایات را به دست آورد؟ اگر پاسخ مکتب تفکیک، منفی است پس نباید به نفی مطلق علوم بشری پرداخت، البته این نقد به تفکیک متقدم وارد است، چون تفکیکیان متأخر در صدد نفی همه علوم بشری نیستند، ولی اشکالی که مکتب تفکیک متقدم و متأخر بر تأویلات برخی از عرفا و فلاسفه دارند؛ به ویژه تجویز روش شناختی که ابن رشد نسبت به تأویل دارد، محل توجه و تأمل است و نباید آنرا به صرف دفاع از فلسفه و آرای فیلسوفان نادیده گرفت که در آن صورت، گرفتار اشکالاتی خواهیم شد که هرمنوتیک «؛گادامر«؛ و پارادیم «؛کوهن«؛ بدان مبتلا بودند.

البته نقدهای دیگری بر دوره سوم مکتب تفکیک وارد است که در این مجال کوتاه نمی توان به همه آنها پرداخت.